

سهراب

درسپهرشعر تاجیک

شاه منصور خواجهاف، تاجیکستان

ایران کم کم از ادبیات روس، که بر ادبیات تاجیک تأثیر عمیق داشت، رو به شعر ایران آوردند. استبدادی نظیر مؤمن قناعت، لایق شیرعلی، بازار صابو، قطبی کرام، گلنظر، گلرخسار، از نخستین کسانی بودند که در این عرصه گام نهادند. تا سالهای هشتادیم اشعار ملک الشعراء بهار، ایرج میرزا، فرخی یزدی، نیما یوشیج، نادر نادریور، هوشنگ ابتهاج، فریدون توللی، شهریار، رهی معیری، سیاوش کسری، فریتون مشیری، ژاله، سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد و... بیشتر ملاک سرایش این سخنوران قرار داشت و تحت تأثیر همین گویندگان، اهل شعر تاجیک، هم شعر سنتی می گفتند و هم شعر سپید یا نیمایی و آهسته آهسته موج سرودن اشعار نیمایی بروز کرد و به قول دکتر علی اصغر شعر دوست «تسلی نو شاعران تاجیک با شعر نیمایی و سپید انیس و الفت بیشتری دارند. اینک، برخلاف نسلهای قبلی، امکان آشنایی بهتر با شعر نو ایران را داشته اند... در آثار شاعران نو به نمونه های درخشانی از شعر نیمایی و سپید بر می خوریم که بسیار امیدبخش است. کمال نصرالله، ضیا عبدالله، فرزانه، سیاوش، عبدالقادر رحیم، محمدعلی مرادی و... ادامه دهندگان راه تازه ای هستند که با تلاشهای مؤمن قناعت، لایق، بازار صابو، گلرخسار و... گشوده شده است.»

بی شک، شعرای تاجیک بهترین چکامه و سروده های خود را بر اثر همین «نفس گرم شعر ایران» (تعبیر گلنظر شاعر سرشناس تاجیک) سرودند و این روند و تلاش آنها در کنار و دنبال شعر امروز ایران رشد و نمو دارد.

بعد از مرزبندیهای مصنوعی میان همه کشورهای فارسی زبان ایران، تاجیکستان و افغانستان، روابط فرهنگی و ادبی گسسته شد و حلقه هایی که قرنهای متمادی این مردمان را به هم وصل می کرد از هم پاشید. این جدایی و دور ماندن ها، به ویژه، بر روابط ادبی این کشورها اثر منفی و جبران ناپذیر گذاشت. تاجایی که برخی محققان، این فرهنگها را جدا از هم و زبان آنها را به سه زبان متفاوت فارسی، تاجیکی و دری تقسیم کردند. گویا این سه زبان هیچ ربطی باهم ندارند و هر کدام بر سر خود جداگانه و علی حده در حالی که ایرانی و تاجیک و افغان، اشعار رودکی و مولانا و خواجه حافظ را یک گونه می خوانند و درک می کنند.

بحث سر این موضوع فراج است؛ لذا ما تنها موضوع تأثیر شعر نو ایران را بر شعر امروز تاجیک مورد بررسی اجمالی قرار خواهیم داد. در زمان رژیم اتحاد شوروی، نمونه هایی از آثار شعری معاصر ایران - بعد از مشروطیت - گاه گاهی در نشریه های تاجیکستان به طبع می رسید و نیز کتب درسی و آموزشی دبستان و دبیرستان و دانشگاهها راه می یافت. در تاجیکستان دانش آموز و دانشجویی نبود که «گویند مرا چو زاده مادر» و «دل مادر» ایرج میرزا، «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟» شهریار را نداند، زیرا در نخستین کتابهای آموزشی، این اشعار جای داشت. بعدها مجموعه ای کامل تر تحت عنوان «امواج کارون» در سال ۱۹۶۳م. چاپ شد که منتخب اشعار سخنوران نامدار ایران را فراهم آورده بود. کتاب مذکور، با استقبال گرم خوانندگان و علاقمندان ادبیات این کشور مواجه شد. شاعران تاجیک بعد از آشنایی با شعر

این پدیده در اولین برخورد با شعر تاجیک احساس می‌شود، تا جایی که علیرضا قزوه شاعر و منتقد ایرانی نیز به همین امر تأکید دارد: «دیگر گوش دانشجویان نوجو و مشتاق ادبیات امروز بدهکار حرفهای کهنه و تکراری‌شان نیست. آنها بیشتر تمایل دارند از سهراب سپهری، اخوان ثالث، سلمان هراتی و... بشنوند. اگرچه شاعران اخیر نیز از درگذشتگانند، اما متعلق به دو نسل بعد از مرحوم بهار و رشید یاسمی هستند، ضمن آنکه هریک در شعر نو صاحب سبک و نوآوری‌های گوناگونند و جماعت بسیاری را به دنبال خود کشیده‌اند.»^۲

بعد از فروپاشی شوروی، برادران مهجور باز از عطر دیدار یکدیگر شمیدند و دستهای مایل به آغوش به هم رسید. در این میان چندین مجموعه از شعرای معاصر ایران، در دسترس خوانندگان تاجیک قرار گرفت، که جهت آشنایی بیشتر تاجیکان با هنر و ادب ایران نقش بارز داشت. این معنی را محققان تاجیک نیز اعتراف کرده‌اند. چنانکه پژوهشگرانی نظیر میرزا شکورزاده و فاتح عبدالله در تأیید این امر می‌نویسند: «شاعران تاجیک از سالهای دیرین از چشمه‌ساران فیاض و شاداب استادان شعر فارسی چون نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری و... تشنگی شکستند، که خود انگیزه اصلی ظهور شعر نو یا شعر سپید در این مرز و بوم شد و الان بس ترانه‌گویان در شیوه و سبک نیمایی تغزل می‌کنند. با فروپاشی شوروی، گفت‌وگوهای ادبی و شعری میان سخنوران پارسی‌گوی رو به گسترش است.»^۳

در این کتاب با نام «روزنه» که آیدایی است به سهراب سپهری، یکی از معنوی شاعر و بی‌شک روح سپهری، فانای روزنهای بود به روی دارا نجات، الهام‌بخشی بود جهت خلق معنیهای بکر و ناب.

بلی، اکنون دروازه‌ها باز شد و حلقه‌های گسسته مجدداً وصل شد و «شعر ایران و شعر تاجیکستان اکنون نه از ورای دیوارها و سرها، بلکه چهره به چهره و رو به رو سلام همدیگر را پاسخ می‌دهند و از این رهگذر شعر هردو کشور دیگر یاره‌گره خواهد خورد و یکی خواهد شد.»^۴

در این نوشته بحث ما پیرامون تأثیر یکی از سخنوران بی‌بدیل ایران، سهراب سپهری است که به قول دکتر سیروس شمیس‌ا «آبروی شعر دوره ماست»^۵ و «در آسمان سخن مهتابی است که پر می‌گشاید، آفتابی است که نور می‌فشاند، دریای ژرفی است که بر امواج اندیشه، سجود می‌آموزد، شمیم طراوت‌آفرینی است که در مشام اختران هنر می‌پیچد»^۶

اشعار سپهری، متأسفانه به تاجیکستان دیر رسید و تا هنوز به شکل کتاب جداگانه‌ای چاپ نشده، تنها پاره‌هایی از سروده‌هایش در روزنامه‌ها و مجله‌ها به طبع رسیده است. هرچند آثار او کمتر از دیگر سخن‌سرایان ایران معرفی شده، ولی امروز بیشتر شاعران تاجیک در آسیای میانه تأثیر از او می‌گیرند و به قول گلرخسار - شاعر سرشناس تاجیک - امروز همه «سهراب بیمار» شده‌اند، از او پیروی می‌کنند، درس می‌آموزند، عنوان کتابهای خویش را با تقلید از او می‌گذارند. «صدای پای واژه‌ها» اسکندر ختلاتی - شاعر روان‌شاد تاجیک - برگرفته از تأثیر «صدای پای آب» سپهری، «اندوه سبز» محمدعلی عجمی به دنبال «حجم سبز» این شاعر نقاش‌اند.

بازار صابر یکی از شاعران تاجیک در سلسله رباعیات اخیر خود از شاعران نوگوی ایران به وضوح تأثیر گرفته است، به طوری که چند رباعی‌اش را تحت تأثیر شاعرانی چون نادر نادرپور، اسماعیل خوبی، احمد شاملو و سهراب سپهری سروده و پاره‌های اشعار آنها را در پاورقی آورده است. از جمله، دو رباعی بازار صابر در هوای معنیها و مضامین سپهری به وجود آمده‌اند. چنانکه:

اسب پدرم را که غمش می‌دادم
از آب و علف کمی گمش می‌دادم.
یک بار ک دیگر اگرش می‌دیدم
گلبرگ و سطل شبنمش می‌دادم.^۷

بازار صابر، رباعی مذکور را از مضمون شعر «هو پیامی در راه» سهراب سپهری گرفته که از مشهورترین شعرهای سپهری است. در این شعر، سهراب سپهری خود را به‌عنوان منجی‌ای می‌بیند که برای همه دردها و مشکلات دویای از آشتی و صفا دارد. آن‌گاه از خیر و نیکی و رستگاری بشارت می‌دهد: خواهیم آمد، پیش اسبان، گاوآن، علف سبز نوازش خواهیم ریخت.

مادیانی تشنه، سطل شبنم را خواهیم آورد.

خر فر توتی در راه، من مگس‌هایش را خواهیم زد.^۸

هر دو شاعر در این سروده‌ها یکی در قالب جدید شعر و دیگری در قالب سنتی - رباعی - از مهربانی و شفقت حرف می‌زنند و نهایت لطف و مهر خود را حتی از گاو و اسب و خر دریغ نمی‌دارند. بازار صابر از صمیمیت سپهری که در سراسر اشعارش، به‌ویژه، در چهار مجموعه آخر او «صدای پای آب»، «مسافر»، «حجم سبز» و «ما هیچ، ما نگاه» به‌صراحت احساس می‌شود، تأثیر پذیرفته و از همان بیوندی که سپهری با پدیده‌ها و اشیای طبیعت دارد بو برده است. منتهی تخیل و تصویرآفرینیهای سپهری عمیق و ژرف‌ترند، که این هم حاصل مطالعه و شناخت بیشتر او از عرفان و آیینهای مختلف جهان است و تفکر و فلسفه او که همواره در اشعارش جریان دارد. معلوم است که سپهری قبل از همه فیلسوف و متفکر است، بعد شاعر، و این جنبه‌ها در آمیزش با تخیل لطیف، ظرافت، صمیمیت و جلوه‌های عارفانه، شعر او را مزین کرده‌اند.

بگذریم و به رباعی دیگر بازار صابر بپردازیم:

وقتی که در آب می‌نماید مهتاب،
تیزینه مشوید، مشوید در آب
مهتاب در آب زخم می‌برد
می‌گفت در این یاره سپهری سهراب

(همان مجله، ص ۴۰)

شاعر در پایان با آوردن سطرهای «مادرم چاقو را در حوض نمی‌شست ماه زخمی می‌شد» اشاره کرده که آنها را از سهراب گرفته، البته، چنین نزاکت و سادگی را در دیگر شعرهای سپهری نیز می‌بینیم: «خنجره جوی آب را قوطی کنسرو خالی زخمی می‌کرد»

(هشت کتاب، ص ۳۱۶)

بازار صابر، مضمون یا اندیشه نو بیان نکرده، تنها فکر بکر سپهری را در قالب رباعی در آورده است. چنین استفاده از مضمون و محتوای شعر در تاریخ



ادبیات فارسی به وفور مشاهده می‌شود و حالا از این موضوع می‌گذریم و به ادامه بحث مورد نظر می‌پردازیم.

بازار صابر از پیروان سرسخت شعر سپید است و در نوشته‌هایش نیز بارها تأکید داشته که شاگرد مکتب نیمایی است و در این نوع شعر دستاوردهایی نیز کسب کرده است.

عبدالله رهنما، یکی دیگر از شاعران تاجیک در شعری که آن را به سهراب سپهری اهدا کرده، از واژه و ترکیبهای سپهری استفاده کرده و ارادت و اخلاص خویش را به این نقاش چیره‌دست و شاعر زبردست بیان داشته و از مصراع و معانی او استادانه استفاده کرده است. این سروده کوچک ما را به یاد شعر «آب» سهراب می‌برد:

بی‌گمان در ده بالادست، چینه‌ها کوتاه است. مردمش می‌دانند که شقایق چه گلی است / مردمان سر رود، آب را می‌فهمند.

(هشت کتاب، ص ۳۴۷)

این شاعر جوان تاجیک به قدری شیفته و مقتون شعر سپهری است که نتوانسته چیزی در برابر عظمت اندیشه‌های او بگوید و تنها به اشاره‌های شاعر بی‌می‌برد و می‌داند که شقایق چه گلی است:

آسمان، بازترین چشم جهان است

همه سبزی تو را می‌بیند.

هر که داند که شقایق چه گلی است

آری، اینجا تنهاست

ادم اینجا تنهاست!

(خورشیدهای گمشده، ص ۳۱۴)

بر مبنای آنچه گفته شد، سپهری امروز در میان شاعران فارسی‌گوی آسیای میانه تأثیرگذارترین شاعر شعر نو است. به نحوی که نه تنها در دوشنبه و خجند و ختلان و بدخشان، بلکه در سمرقند و بخارا و تاشکند و خوارزم و ترمذ شمار زیادی از قلم‌کشان از او پیروی می‌کنند. پریسا، شهرزاد، سلیم کنجه، حیات نعمت، جعفر و... که مشعل‌دار لفظ تاجیکی فارسی در این خطه با فیض و «جزیره کوچک فارسی‌زبانها» هستند، چامه و چکامه‌های خویش را در حال و هوای سروده‌های سپهری می‌سرایند و درست از همان جاده‌های می‌روند که سپهری بنیاد آن را نهاده بود. البته این پیروی‌های شاعران جوان گاهی بدون آگاهی صورت می‌گیرد و برخی تنها شکستن اوزان و رعایت نکردن قافیه و ردیف و دیگر عناصر شعر سنتی را هدف قرار می‌دهند و فکر می‌کنند که شعر نو گفته‌اند. درحالی‌که پایبندی به اوزان و عروض و صنایع شعر و تناسب کلام و ظرافت و بلاغت در شعر سپید کمتر از شعر سنتی نیست و اغلب آنهایی که با این عقیده حرف و هجا می‌زنند ناموفق و مقلدند و هیچ شعریت در شعر آنها به چشم نمی‌خورد.

همچنین در سال ۲۰۰۲ «صدای پای آب» سهراب سپهری در ازبکستان توسط خانم نرگس شاه‌علی‌اوا با زبان ازبکی ترجمه شد و بهترین کتاب سال عنوان گرفت که این هم دلیلی دیگر بر محبوبیت این شاعر در میان اهل شعر این سرزمین است. طبیعی و صمیمی بودن ترکیب و تصاویر، مضمون و محتوا، موسیقی شعر و کلام و نوع خاص انس و الفت با طبیعت از دیگر خصوصیات است که بر جایگاه ویژه سهراب سپهری در این ممالک می‌افزاید.

آثار سهراب سپهری بیش از همه بر دارا نجات، شاعر توانا و نو بیان که به «سپهری تاجیک» معروف است، تأثیر گذاشته است. این شاعر با تلاش و تکاپوی فراوان می‌خواهد شعر تاجیک را از یکنواختی و یک‌گونه‌ای بیرون آورد.

«در آن سوی خوابها» کامل‌ترین و تازه‌ترین مجموعه دارا نجات است که سال ۲۰۰۰ میلادی از طریق انتشارات «مزدایسنا» در پایتخت این کشور - شهر دوشنبه - منتشر شد. علیرضا قزوه - شاعر و منتقد ایران - که در تاجیکستان شهرت زیاد دارد، بر این کتاب پیشگفتاری صمیمی نوشته و در آن ضمن بررسی ابعاد مختلف آثار دارا نجات او را از شاعران بزرگ و چیره‌دست دانسته. قزوه با مهربانی این سطور را می‌آرد: «این جان دردمند صداهای ناشنیدنی و تصویرهای نامرعی را بسیار زیباتر و عمیق‌تر از شاعران دیگر درک می‌کند. در لابه‌لای زلال شعرهایش، گاه ماهیانی از جنس لحظات شفاف و سرشار از معنویت و نور شنا می‌کنند. من در دارا شاعری را می‌بینم که در «اکنون» می‌زید و «حرف از جنس زمان» دارد و دلش می‌خواهد هر لحظه چشمها را بشوید و به قول سهراب

سهراب آب را که نماد زندگی و طبیعت است، می‌ستاید، مردمان را دعوت می‌کند که این گوهر پاک را که انسان از آن خلق شده است، گل آلود و کثیف نسازند، بلکه پاک و منزه‌اش نگاه دارند. آب رمز روشنائی و روح است و این پیام سپهری به خواننده شعرش است و کل موجودات را به هم‌دلی و هم‌بستگی می‌خواند.

«چور دیگر ببیند»^۹

دارا نجات، پیام و بیغام سهراب را با روح و جان خویش عمیقاً درک کرده است و رمز و راز چکامه‌هایش را گشوده است.

سهراب در «صدای پای آب» با «سر سوزن ذوقی» این طور سروده:

من مسلمانم،

قبله‌ام یک گل سرخ،

جانمازم چشمه، مهرم نور،

دشت سجاده من

من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم،

در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف

سنگ از پشت نمازم پیداست.

همه فرات نمازم متبلور شده است.

من نمازم را وقتی می‌خوانم

که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدسته سرو

من نمازم را پی «تکبیرة الاحرام» علف می‌خوانم

پی «قد قامت» موج.

(هشت کتاب، ص ۲۷۲-۲۷۳)

دارا نجات با «یک پنجه زوق» و با تفاوتی از سهراب با «دستاری از چنبره هلبو» (پونه) به نماز می‌ایستد:

بی‌نماز نبودم

با سنگاب دوک طهارتم از سنگاب بود،

دستارم بود چنبره هلبو،
جانمازم برگ ریواج
یا کنده‌ای گل‌سنگی
نماز را می‌کردم ادا
با علف‌ها،
ارچه‌ها
دومسبچه‌ها
در شاخ آیه‌ها.

(«در آن سوی خواب‌ها»، ص ۲۰)

سهراب با تیش پنجره‌ها وضو می‌گیرد، دارا با سنگاب. گاه با وجوه و گاه در سبزترین تالاب، از عکس جنگل طهارت سبز می‌کند، تا از نماز ظهر علف‌ها، دیر نماند و گاه با اجسام دیگر اقتدا می‌کند و با «شباهت مجنون بیدی بید» آشنا می‌شود که در وسط کوهی قبل از میلاد انسان به خرقه‌ای علفین و دستاری برفین به نماز ایستاده است و روی جانمازی دریایی در عبادت است که سجودش در آیینۀ امواج رود موج می‌زند و به امامت کوه اقتدا می‌کند. سپس کوه با «گوش آب» آیه می‌خواند و در روشنی گل‌های سوره «یس» غرق می‌شود، از پرسینگ (آبله) لبانش، مومیایی ذکر می‌جوشد:

نسیم تعویل آمد از فراسوها

تا به روشنی گل‌های یس مرا غرق کند.

عطر یاسی گل‌هایش

عطر سنت رسول خدا را می‌مانست.

نوازش نسیم

رحلت جان‌گداز بیمبر را به ذهنم آورد.

(همان کتاب، ص ۱۲۹)

دارا نجات با کلمات و واژه‌ها همچون سپهری بازی می‌کند و به آن احترام و اجر می‌گذارد. همانند سهراب می‌خواهد به دنیا و هر چه در اوست بنگرد و خواننده را نیز به این مسیر ببرد.

دارا نجات نیز مانند سهراب سپهری با طبیعت انس و الفت نزدیک‌تر دارد، زیرا می‌داند که طبیعت و اشیای آن مال خداست. در هر ذره و در هر قطره می‌شود تجلی ذات حق را دید و چون با طبیعت قربت پیدا کنی با خدا قربت پیدا می‌کنی «و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم»^{۱۱}

دارا نجات را گاه گاه سمنند شعر از مسیر خویش خارج می‌سازد و در برخی موارد نه چون پیرو سپهری، بلکه به مقلد شعر او تبدیل می‌شود که شاعر در اوج و مستی سرودن این ضعف خود را درک و احساس نمی‌کند. تصویرهای سپهری عمیق و ژرف و عرفانی‌اند، که در دارا نجات نیز این پدیده به وضوح احساس می‌شود، اما در هر دو گوینده، صمیمیت و هنر خاص شاعری هویدا است.

البته، در جای جای شعرهای او ذهن خلاق و آفریننده شاعر به اوج می‌رسد، به سپهری پهلوی می‌زند و گاه گاه هم در کنار او مسکن می‌یابد. سپهری از مفاهیم عمومی انسانی و عمومی اسلامی می‌گوید. دارا نیز به این ستیغ می‌خواهد دست یابد، ولی خیلی اندک این کار به او دست می‌دهد، لذا

گاه شعرش «تاجیکی» می‌شود، درحالی که به علت محدودیت‌های تصویری نگاه سپهری گسترده‌تر و با پهنای وسیع است. هر دو شاعر پرورده آب و خاک روستا هستند و محیط و مناظر روستا در آثار هر دو موج می‌زند. سپهری در کنار عرفان اسلامی گرایش‌هایی به آیین بودا و فلسفه چین و هند و ژاپن دارد، ولی دارا نجات در عرفان و معنویات شرقی صادق می‌ماند و به نعمات عارفان و شاعرانی همچون بایزید و مولانا و رودکی و حافظ و سعدی... همنوا می‌شود. نماز و وضو و تکبیر و قد قامت و سجود و رکوع... بر این مفهومی‌های اسلامی که در ابتدای «صدای پای آب» سپهری تصویر شده، در چند شعر دیگر دارا نجات نیز با نحوه‌های مختلف ارائه می‌شود.

دارا نجات نیز مثل سهراب سپهری در اشعارش از گل و گیاه و درختان و علفها به وفور استفاده می‌کند و در استفاده آنها دنباله‌رو کار سپهری است.

ذره گل‌های نعل

می‌شکند

در ترانه‌های شب‌بیزیم.

منم، یک شاخه آذرخش و غنچ

بهار آکنده از گل‌های ریواجی شعر

و گل دود شلشله به موی برسها × بندد.

می‌رفتم،

ژولیده به عطر زیره زار طلوع

و بوته گل‌های سپیده.

از اینجاست که شعر دارا نجات، جنگل سرسبز و پردرخت را می‌ماند که در آن انواع رستی، پرنده و چرنده و درنده و... با سماع زبانه‌های سبز و رقص بال‌های زرد و سیاه نوا درمی‌دهند.

این جنگل سبز در سبز را نسیمی از عطر تسبیح به سرودن می‌آورد و «باد را سکوت، سکوت را دعا و دعا را سما» می‌بلعد:

نسیمی

آکنده ز عطر تسبیح

سبزترین عاشقانه‌ها را

با فصاحت آیه‌های یزدانی

در مدرسه پیشه

به گویش آورد.

(همان کتاب، ص ۹-۷)

آسمان شعر دارا همچون سپهر سهراب آبی است، آه ماه، پرافشانی ارواح و نجوای ستاره‌ها به گوش بابونه‌ها در آن طنین‌انداز است، از جوال ابر کلابه، مثل بیرون می‌آید و از خیال ابر، عطر غزل می‌تراود. از نگاه مهتاب شگفت می‌شکند، چلچراغ ستاره‌ها می‌درخشد و آجا ارزنی باران به دان کاسه خیال کبوتران می‌ریزد، شاعر آهنگهای رضوانی می‌شنود، چشمانش را پرویزی از سوزن نیش علفها و نخ ریشه‌ها پیراهن می‌دوزند سرزمین آرمائی او آن سوی فراسوهاست و پهنایش از تکاب آسمان دره و خیابان پروین و ثریا تا تاج محل و سرانندیب و شیراز و فرات و کربلا و بخارا و سمرقند می‌رسد، و نسیمی که در این خطه می‌وزد، روح و جانش را گل‌بیز می‌کند:

و نسیم عطر گردان و شب‌نم افشان

از شاخه‌های سجود،

درک پارسی وحدت را در چمنهای تفکر بشر گلپز کرد.

(همان کتاب، ص ۲۳)

شاعر خیالی دارد باریک‌تر از نخ سپیده، مثل باریک خیالیهای شاعران سبک هندی، تصویر می‌آفریند. اشیا را آن‌گونه لمس می‌کند که تنها شاعر می‌تواند آن احساس و درک را صاحب باشد.

واژه‌سازی و ترکیب‌آفرینی از دیگر ویژگیهای بارز شعر دارا نجات است که این خصوصیت، شعر او را دارای نوعی موسیقی لطیف می‌کند که تنها حسی عاطفی می‌تواند این صداها را بشنود. همچنین، به کوشش و تلاشهای شاعر در جهت معنوی کردن مادیات برمی‌خوریم. به اشیا و به اجسام، بخشیدن روح معنوی که این پدیده مطلوب نیز در ادبیات امروز تاجیک تازه جافتاده است. شعر او با این ویژگیهای منحصر به فرد در ادبیات معاصر تاجیک بکر و نو است که تا به حال نظیرش را کسی ندیده و نگفته است.

همچنان که سپهری در «صدای پای آب» خود را معرفی می‌کند:

اهل کاشانم

پیشه‌ام نقاشی است

گاه گاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم به شما...

دارا نجات نیز در لابه‌لای چکامه‌هایش به شرح احوال خود می‌پردازد:

زندگی‌ام

در حوضی از صفای آیه‌ها می‌تابید

غریبالم از تار عنکبوت،

سبویم از لانه پرستو

روی سفره‌ای از برگ نیلوفر

قمقمه‌ای از کدویم بود

و پیاله‌ای از لاله.

پدرم صخره عظیمی بود

در بغلش

مادرم

گل ریواج

و آن‌گاه به شرح بیشتر می‌گذرد:

تنها نبودم،

در کاسه چشمم مردم بود،

گشنه نبودم،

در کوزه هوسم گندم بود

گنجشکها

در بیشه مویم لانه می‌ماندند

موسیچه‌ها

در رواق پلکم تخم می‌کردند.

(همان کتاب، ص ۱۹)

سپهری شعری دارد با نام «آب» که برخی منتقدان آن را قله شعر او دانسته‌اند و این شعر از معروفیت زیادی برخوردار است و قبول خاص و عام

است. سهراب آب را که نماد زندگی و طبیعت است، می‌ستاید. مردمان را دعوت می‌کند که این گوهر پاک را که انسان از آن خلق شده است، گل آلود و کثیف نسازند، بلکه پاک و منزهش نگاه دارند. آب رمز روشنایی و روح است و این پیام سپهری به خواننده شعرش است و کل موجودات را به همدلی و هم‌زیستی می‌خواند:

آب را گل نکنیم؛

در فرودست انگار، کفتری می‌خورد آب،

یا که در بیشه دور، سیرهای پر می‌شوید.

یا در آبادی، کوزه‌ای پر می‌گردد.

آب را گل نکنیم؛

شاید این آب روان، می‌رود پای سپیداری، تا فرو شويد اندوه دلی.

دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب.

...چه گوارا این آب!

چه زلال این رود!

سپهری امروز در میان شاعران فارسی‌گوی آسیای میانه

تأثیرگذارترین شاعر شعر نو است. به نحوی که نه تنها در دوشنبه

و خجند و ختلان و بدخشان، بلکه در سمرقند و بخارا و تاشکند و

خوارزم و ترمذ شمار زیادی از قلم‌کشان از او پیروی می‌کنند.

دارا نجات نیز چنین دعوت را از مردمان دارد و برای این درخواست از واژه «بیابید» که تابش تعارفی و مؤدبانه دارد، کار می‌گیرد. انسان را به زندگی عارفانه و عاشقانه می‌خواند. زندگی‌ای که از جنگ و جدال، خشونت و خصومت عاری است. زندگی‌ای که تمایل به سوی وحدت و رسیدن به حق است:

بیابید

پایکوبان،

خرمن ابوالبشر را کوبیم،

در حسرت رانده شدن از بهشت

مویه از موی خوشه‌های گندم بافیم...

طلوع را بشمیم،

که بوی دامن یار می‌کند.

باشد که در گلجوش چگونگی او غرق شویم.

و در سپیده بارش توحیدش

شبنم گل قطره باران باشیم.

(همان کتاب، ص ۱۳۶-۱۳۴)

این نگرش شاعر نوعی برداشت از عرفان شرقی است که با روح و جان گوینده آمیخته است. درست، مثل سپهری، با این تفاوت که سپهری از آیین بودا و عرفان شرق دور - چین و هند و ژاپن نیز بهره‌ها برده بود و برخی منتقدان به این موضوع اشاراتی نیز داشته‌اند.

و بالاخره شعری است در این کتاب با نام «روزنه» که اهدایی است به سهراب سپهری، پیر معنوی شاعر و بی‌شک روح سپهری مانای روزنه‌ای بود به روی دارا نجات. الهام‌بخشی بود جهت خلق معنیهای بکر و ناب و

امیدوار است که آیه‌هایش - سروده‌هایش به گلشن سپهری و روح روشن سهراب برسند. چون خنجره‌اش ساقه سبز ناله‌هاست: قلب این مرد فغانی دارد / چمن سبز گلویش تر باد! (سهراب سپهری)

و با پنجه سبز دعا می‌پرسد: راه این معراج کدام است؟ سوالی که سپهری آن را این‌گونه مطرح کرده بود: خانه دوست کجاست؟ (شعر «نشانی» سپهری):

بامدادی

شگوفت

چشم‌انداز خوابم

از خواب آینه سهراب،

که بر افق آبشیب بلند چشمانم

عطر ترانه می‌هشت...

ای عابران نیزار ملکوت!

راه این معراج کدام است؟

(همان کتاب، ص ۱۳۷)

اکنون دروازه‌ها باز شده است و حلقه‌های گسسته مجدداً وصل شده و شعر ایران و شعر تاجیکستان اکنون نه از برای دیوارها و سورها بلکه چهره به چهره و رو به رو سلام همدگر را پاسخ می‌دهند.

سپهری که نقاشی مانی قلم هم بود، با دیدی شاعرانه و عارفانه به اشیا می‌نگریست و همه اشیا و اجسام در آفریده‌هایش جان دارند و حرکت و جنبش می‌کنند. این ویژگی را در سروده‌های دارا نجات نیز می‌بینیم. او عطر مهتابی بیشه را می‌شمد، نجوای ستاره‌ها به گوش بایونه‌ها را می‌شنود و از گلدوزی خیال علفها آگاه است. سپهری در اشعارش از رنگهای مختلف به وفور استفاده می‌کند، به طوری که رنگ سبز در تمام اشعارش ۴۴ بار و رنگ آبی ۲۴ بار کار رفته. معلوم است که سبز بیانگر رنگ اسلام و عرفان است و خاصیت آرام‌بخشی دارد.

کاربرد رنگ سبز را در چکامه‌های سپهری با چنین تماییری می‌بینیم: مرمر سبز چمن، شب سبز شبکه‌ها، جان سبز خاموش، زمزمه سبز علفها، تراوشهای سبز، ترنم سبز، لالایی سبز، دایره سبز سعادت، عادت سبز درخت، ساقه سبز پیام، سکوت سبز چمن‌زار، پنجره سبز صنوبر، علف سبز نوازش، فرصت سبز حیات، کوچه باغ سبز تر از باغ خدا، سخنهای سبز نجومی، زنبیل سبز کرامت و...

شعر دارا نجات نیز سبز اندر سبز است. این رنگ بر دیگر رنگها پیروز است و کاربرد فراوان دارد. چنانکه، او بر اندوه سبز انبوه جنگل، برگ اشک می‌فشاند. از دریچه سبز آیه‌ها طلوع تبسم امام خمینی (ره) را می‌بیند. تالابش، در عکس‌انداز جنگل گیسو سبز می‌شود، مجنون بید، زنجیره سبز شاخه بر گردن دارد. عاشقانه‌های سبزترین راه، در سوگ امام حسین (ع) می‌خواند. عشق برای شاعر سوزش سبزی است در مرگ رنگ که «مرگ رنگ» سپهری را به ذهن متبادر می‌کند که تغییر رنگ است. در پرنیان ابری، حوران سبزپوش را می‌بیند (مثل سهراب که میان شب‌بوها حضور سبزیایی را می‌دید).

آثار این دو شاعر هماهنگیهای زیاد دارند. هم از لحاظ صمیمیت گفتار و تصویرآفرینی و تازه‌کاری‌ها و هم از زاویه روانی و نرمی زبان، اوزان و... هر دو از آب و جنگل و درخت برداشت یکسان دارند. مادر برای یکی «بهتر از برگ درخت» (سهراب) و برای دیگری «بهترین تابلوست» (دارا). نگاه معنوی به اشیا و داشتن دستگاه یگانه و منسجم فکری از دیگر خصوصیات بارز اشعار دو شاعر است.

در این بررسی کوتاه نمی‌شود همه این جنبه‌ها را تحلیل و تحقیق کرد. متأسفانه، شعر دارا نجات در تاجیکستان هنوز ناشناخته است و نقد جدی و عمیقی در مورد شعر او و ویژگیها و موفقیت‌های آن صورت نگرفته است و حتی عده‌ای به «جرم» مرکب بیانی و «ایرانی کردن شعر تاجیک» به سویش سنگ ملامت می‌زنند. اما دارا نجات در مسیر خود همانا گام می‌نهد و بر آن است که «محض، شعر تفکر است که از سطح بلند دانش قرار دارد و شعر سپید طبعاً و از لحاظ نظریه ساده‌نویسی را نمی‌پذیرد و اسلوبهای تازه تشریح و تفسیر را از نقد ادبی تقاضا دارد و این شعر اگر در سطح فهم عوام و افراد از دانش کم‌بهره و یا با اصول ساده نوشته شود، هرگز تعهد خود را از لحاظ نظریه به‌جا نیاورده است.»^{۱۱}

خوشبختانه، دارا نجات بر اجرای این امر تلاشهای فراوان و کوشش و جهد خستگی‌ناپذیر دارد. از شعر او نمی‌شود به سهولت گذشت، بلکه اندیشه و تأمل و تحمل ژرف و عمیق می‌خواهد، تا به کنه معنی و رمز و رازهای فکر بکر و احساسات نازک و بالغ او رسید. دارا نجات با کلمات و واژه‌ها همچون سپهری بازی می‌کند و به آنها احترام و اجر می‌گذارد. همانند سهراب می‌خواهد به دنیا و هر چه در اوست، بنگرد و خواننده را نیز به این مسیر ببرد. دارا نجات با مطالعه عمیق و آشنایی فزون بر شعر قدیم و جدید این رسالت را بر دوش دارد و به قول گلنظر - شاعر ارجمند تاجیک - «کلمه را از جلدش بیرون می‌کشد، به او رنگ و بوی و آواز جان می‌بخشد، احساسی را که در قالبهای معمولی واسطه‌های تصویر بسیار دست زده شده است، جامه دیگر می‌پوشاند»^{۱۲}

و ما برای تحقق این تلاش و سعی شاعر از شعر خود او سود می‌جوییم و می‌گوییم: گل روحش را از پژولش (پژمردن) مصون بدار!

پی‌نوشتها:

- ۱- چشم‌انداز شعر امروز تاجیکستان، علی‌اصغر شعر دوست، تهران: انتشارات بین‌المللی المهدی، ۱۳۷۶، ص ۲۳۴.
- ۲- خورشیدهای گمشده، مقدمه، انتخاب و برگردان علیرضا قزوه، تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۶، ص ۲۳.
- ۳- پرنیان و حریر و ابریشم، میرزا شکورزاده، تهران: انتشارات عرفان و شورای گسترش زبان فارسی، ۱۳۸۲، ص ۳۱۷.
- ۴- چشم‌انداز شعر امروز تاجیکستان، ص ۳۱۷.
- ۵- نگاهی به سپهری، دکتر سیروس شمیسا، تهران: مروارید، ۱۳۷۶، ص ۹.
- ۶- خانه دوست کجاست؟ استاد صائم کاشانی، کاشان: مرصل، ۱۳۸۱، ص ۲۱.
- ۷- مجله «بارگاه سخن»، مسکو، ۲۰۰۲، ص ۲۹.
- ۸- در آن سوی خوابها، دارا نجات، «هزدایسنا»، دوشنبه، ۲۰۰۰، ص ۵-۶.
- ۹- هشت کتاب، سهراب سپهری، تهران: طهوری، ۱۳۷۹، ص ۲۳۷-۲۳۸.
- ۱۰- قرآن مجید، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹، سوره قاف، آیه ۱۶.
- ۱۱- نیما و نمای شعر نو، دارا نجات، هفته‌نامه «ادبیات و هنر»، دوشنبه، ۷ فوریه سال ۲۰۰۳.
- ۱۲- زبان عاشقی، گلنظر، تهران: سروش، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸.

